

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۲۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌سان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم
تلفن: ۴۴۲۳۷۲۵

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۹ اسفند ۱۴۰۱ • ۷ شعبان ۱۴۴۴ • ۲۸ فوریه ۲۰۲۳ • سال بیستم • شماره ۴۵۰۷ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۷ • اذان مغرب ۱۸:۱۶
اذان صبح فردا ۵:۱۲ • طلوع آفتاب ۶:۳۵

# شرق

دیالوگ روز

**از کرخه تا راین - ابراهیم حاتم‌ی‌کیا-۱۳۷۱**

سعید (علی دهکردی): خدا ... خدا ... خدا ... چرا اینجا؟! روز زمین دنبالت گشتم نبردم، تو دریا دنبالت بودم نکشتم، تو جزیره‌ها دنبالت گشتم؛ ولی فقط چشمامو گرفتی، این تنو نبردی. چرا اینجا؟! اینجا؟! اینجا؟! من شکایت دارم... من شاک‌ی‌ام... پس کو اون رحمانت کو اون رحیمت کو؟! آخه فرارمون که این نبود. چرا اینجا؟ آخه چرا اینجا؟ چرا چشمامو بهم پس دادی...؟! که چی کارش کنم که چی ببینم؟! من شکایت دارم. به کی شکایت کنم به کی بگم؟! به کی شکایت کنم آخه!

## آش میخ‌دار



زهرا مشتاق

از صبح رفتم دنبال یک کار اداری مهم. دلم شور می‌زند که کلاس زبانم دیر نشود. به‌موقع می‌رسم. هنوز نیم‌ساعت وقت دارم.

حوالی وصال و انقلاب چند تا کافه و غذاخوری است. وارد یک آش‌فروشی می‌شوم. می‌پرسم کدام آش‌تان خوشمزه‌تر است؟ دختر جوان با لبخند می‌گوید من خودم شله‌قلمکار را بیشتر دوست دارم. می‌گویم باشد، یک پرس لطفا و ۴۵ هزار تومان کارت می‌کشم. گرسنه‌ام است. آشش خوشمزه نیست. بیشتر تکه‌های نان بربری را می‌خورم تا آش. یک دفعه احساس می‌کنم چیزی در دهانم است. یک تکه استخوان صاف و خیلی بزرگ. از صافی استخوان تعجب می‌کنم. یک دستمال جلوی دهانم می‌گیرم و استخوان را می‌آورم بیرون. خدای من! یک «میخ» است. یک میخ بزرگ. خیلی بزرگ. احساس استفراغ می‌کنم. درست روبه‌رویم یک دوربین قرار دارد. کنارم آدم‌های دیگری نشسته‌اند و دارن غذا می‌خورند، ولی من دارم بالا می‌آورم...

میخ را می‌گذارم وسط یک دستمال و به خانم فروشنده می‌گویم این چه خانم؟ با تعجب نگاه می‌کند و می‌پرسد این کجا بود؟ می‌خواهم بدون هیچ توضیحی بیرون بیایم. اهل داد و دعوا نیستم. یک‌دفعه کارگران جمع می‌شوند. همه جوان و بچه سال. ایرانی و افغانستانی. یکی‌شان می‌گوید یاور حاجی ببیند. حاجی ته مغازه نشسته جای می‌نوشد. از تعجب دهانش باز مانده. می‌گوید مطمئنی خانم؟! تند نگاهش می‌کنم. هول شده. می‌گوید خدا شاهد است خودم بالای سر کارگرها می‌ایستم که نخود و لوبیایها را می‌شست پاک کنند. بعد زست رئیس‌مآبانه می‌گیرد و می‌گوید همه‌شان را جریمه می‌کنم. مثل همیشه که سر هر چیزی، زبردست‌ها قربانی می‌شوند. زبردست‌ها باید پاسخ‌گو بشوند.

بعد یک آقا با کت چرمی مشکی می‌گوید بده به سرآشپز نشان بدهم و میخ را با خودش می‌برد. رئیس می‌گوید به خدا دشمنی هم هست. حتما یکی دشمنی کرده و دست‌پاچه نگاهم می‌کند.

من آهسته صحبت می‌کنم. حتی نمی‌خواهم مشتری‌های دیگر متوجه بشوند. فقط برایم مهم است که خودشان بفهمند چه چیز بدی در رستوران‌شان اتفاق افتاده. منتظر مرد کت چرمی میخ را بیارود. می‌گویم آقا دیرم شده. میخ را بده. مثلا خواسته زرنگی بکند. می‌گوید انداختم سطل آشغال. جواب می‌دهم شما خیلی بیجا کردید. دستش را فرو می‌برد در سطل زباله بزرگ و میخ را درمی‌آورد. حالم هنوز بد است. سر راه یک بطری آب می‌خرم. برای بچه‌های کلاس که تعریف می‌کنم، می‌گویند همان موقع باید زنگ می‌زدی تعزیرات. و با تعجب به میخ نگاه می‌کنند.

من به تعزیرات گزارش نکردم. حتی تند تم برخورد نکردم و فکر کردم یک اشتباه نباید موجب یک ضرر خیلی بزرگ‌تر به یک کاسب و کارگزارش بشود. اما اگر میخ را قورن داده بودم، الان باید روی تخت بیمارستان می‌بودم... از جایی شنیدم یکی از کارمندان تعزیرات که وظیفه‌اش پلمب جاهایی است که مواد غذایی غیربهداشتی تولید می‌کنند، گفته است اگر مردم می‌دانستند در آشپزخانه رستوران‌ها چه خبر است، در بیرون از خانه هیچ غذایی نمی‌خوردند! خبر تلخی که همه ما کم‌وبیش از آن باخبریم. خاطرم هست چندین سال قبل در روزنامه‌ای کار می‌کردم که با یک رستوران شناخته‌شده قراردادی بسته بود و ظهرها به کارکنانش غذا می‌داد. در یکی از وعده‌ها، لای برنج یک سوسک دیدم و حتما می‌توانید تصور کنید که همه ما چار چه حالی شدیم. واقعیت این است که سازمان تعزیرات بیشتر وجه‌های ترساننده و بازدارنده می‌تواند داشته باشد. اما آنچه از تعزیرات مهم‌تر است، پایبندی به اخلاقیات از سوی صاحبان سالن‌های غذاخوری است که تا چه اندازه با وجدان رفتار کنند و از خودشان بی‌رسند آیا غذایی را که جلوی مشتری می‌گذارند، حاضرند جلوی خودشان و خانواده‌شان بگذارند؟!



# وسوسه‌های ناتمام زندگی



قادر باستانی‌تبریزی

انگار که خود آن شخص در ابتدای افتتاح حساب، ثبت کرده است. سپس یک نامه درخواست برای شما آماده می‌کنم تا به بانک ما ارسال کنید و درخواست دریافت مبلغ سپرده به عنوان نماینده صاحب حساب نمایید. هیچ خطری وجود ندارد. این کار تحت یک ترتیب قانونی انجام خواهد شد که از شما در برابر هرگونه نقض قانون محافظت کند. پیشنه‌ام این است که مبلغ دریافتی را به صورت ۵۰- ۵۰ بین من و شما تقسیم کنیم. اگر موافق هستید، این مدارک و اطلاعات را برایم ایمیل کنید...». گنج و منگ شده بودم. وسوسه شدم که صحت اطلاعات را کنترل کنم. به سایت رسمی آن بانک در ترکیه رفتم. نام و عکس شخص در آنجا قرار داشت و آدرس ایمیلش درست بود. عرق سردی.

بر پیشانی‌ام نشستم. به طرز محسوسی می‌لرزیدم. نوشته بود که این مسئله باید کاملا محرمانه باقی بماند. مبلغ ۴۰۰ میلیارد تومان، پول خیلی زیادی بود؛ تصورش هم برایم سخت و غیرممکن می‌مود.

که یاد موضوعی افتادم. من از جوانی عادت دارم، هرسال روزه‌گرفتن را از اول ماه رجب شروع می‌کنم و تا آخر رمضان، ادامه می‌دهم. چند روز پیش از این پیام، در نیمه رجب، ایام بیض را در مسجد امام قم معتکف بودم، فضای روحانی خوبی بود. مشاهده مصائب ناتمام مردم بینوا، مخصوصا جوانان که در اوج طراوت جوانی افسرده شده‌اند و کورسوی امیدوی برای بهبود اوضاع نمی‌بینند. همه فکر و ذکر ما گرفته بود. خیلی دعا می‌کردم. سه روز تمام، شب و روز در مسجد بودیم. می‌گفتم، باربرودگارا! مردم تقاض چه گناهی را دارند پس می‌دهند؟ چرا اوضاع به عوض بهبود، روز به روز ناگوarter می‌شود؟ خدایا چگونه روا می‌داری، پدران چنین پیش اهل عیال خود، سرخ و شرمنده شوند؟ مرتب تسکری می‌کردم و می‌خواستم که خداوند گشایشی اساسی در وضع اقتصادی و معیشتی مردم بدهد و توفیق «حکمرانی خوب» برای مسئولان‌مان عطا کند و بیشتر از این، مردم نجیب‌مان را آزرده‌خاطر و ملول ن سازد.

پیش خودم گفتم، نکند خدا حاجتم را روا و بهبود اساسی در معیشت و اقتصاد را از خودم شروع کرده است! وسوسه دست‌یافتن به آن پول بی‌زبان، لحظه‌ای را حتم نمی‌گذاشت. وه که چه مشکلاتی را می‌توانستم با این پول مرتفع کنم. چهره آن دانشجوی مظلوم و مأخوذ به حیا، جلوی چشمم بود که اشتیاق زانداوصف برای ازدواج و تشکیل خانواده داشت. اما هر روز حساب می‌کرد، کمتر از

هشت سال دیگر، تازه با شرط حفظ شرایط اقتصادی موجود، نمی‌توانست خانه دختر مورد علاقه‌اش را دق‌الباب کند. همکار مستاجرکی که هر سال مجبور می‌شد، دو محله پایین‌تر بود تا پولش به اجاره برسد و امسال دیگر اطراف تهران هم نمی‌توانست خانه اجاره کند و مستاصل و شرمنده و ملول بود. رفیقی که بیماری خاص جگرکوشه‌اش، در این گرانی دارو و درمان، آه در بساطش برایش نگذاشته بود و نمی‌دانست، دیگر چه دارد که بفروشد و خرج درمان بچ‌هاش کند. گلابه‌های جان‌سوز دانشجویان سر کلاس‌های درس، مثل پرده سینما از جلوی چشمان خیسم می‌گذشت و احساس می‌کردم که حلال همه این مشکلات، در یک قدمی من قرار گرفته است.

برای خانم بانکدار نوشتم که نیاز دارم، یکی دو روز فکر کنم و بعد جواب دهم. وسوسه دست‌بردار نبود. با هیچ کس مطرح نکردم؛ حتی تا الان که دارم می‌نویسم، این موضوع را به کسی نگفته‌ام. شب که برای خوردن سحری بیدار شده بودم، در خلوت و سکوت، به فکر فرورفتم. تازه متوجه خطای بزرگی شدم. درست است که این پول، مصائب صدها نفر را مرتفع می‌کند، می‌تواند جوانانی را به آرزوهای‌شان برساند، درد و آلام کسانی را تسکین بخشد و گره از زندگی بسیاری بکشاید، اما این کار به لحاظ اخلاقی حرام و انسانی، یک دزدی مسلم و به لحاظ شرعی، حرام است.

هر جور می‌خواستم پیش خود توجیه کنم که آن شخص مرده و ورثه‌ای نداشته، باز جفت و جور نمی‌شد. دیدم این‌کار خلاف است و صبح برای زن بانکدار نوشتم‌که گرفتار وسوسه شیطان شده است. به خود آید، بر نفس‌اش غلبه کند و بداند که درست، بسا کلمات زیبا و توجیهات عقلانی، موجه و پاک نمی‌شود.

دیدم، ما مردم چاره‌ای برایمان نمانده، جز گرفتن دامن خدا و دعا و تضرع که نعمت «حکمرانی خوب» به مسئولان‌مان عطا کند. باور دارم، خداوند نخواهد بخشید آنهایی که ساحت سیاست را در کشورمان خواسته و نخواستند، دچار چنین گره کور و بن‌بست عجیب گردند. بیاد حرفی از مرحوم هاشمی‌رفسنجانی، آن مرد بزرگ افتادم که می‌گفت، رشد صنعت و اقتصاد کشور و توسعه معیشت مردم است که مسیر کمال فرهنگی و معنوی را در جامعه می‌کشاید. خدا کند، از خدا بترسیم، به راه راست برگردیم و به جای دشمنی و منازعات بی‌حاصل و فرصت‌سوز، از خر شیطان پایین بیاییم و معیشت مردم درمنده را چاره کنیم.



• با نزدیک شدن به ایام نوروز، بازار فروش ماهی قرمز هم رونق می‌گیرد. استان گیلان مقام اول تولید این ماهیان را در کشور به خود اختصاص داده است. گلد فیش، کالبکو، بلک مور، کله شیریی و تسکویی ماهیان قرمز تولیدی را تشکیل می‌دهند. عکس: مجتبی محمدی /ايرنا

### هنرخوانی

### هیچ مسئولی واکنش نشان نداد

پس از اعتراضات اخیر، تعدادی از اهالی فرهنگ و سینما ممنوع‌الخروج شدند. در این چند ماه اخباری مبنی بر ممنوع‌الخروجی «همایون شجریان»، «بهرام رادان»، «مانی حقیقی»، «مسعود کیمیایی»... منتشر شده بود. در یکی از خبرها از فهرست ۸۰۰نفره ممنوع‌الخروج‌ها اطلاع داده شده بود. دو روز پیش بود که منیژه حکمت، کارگردان شناخته‌شده سینمای ایران اطلاع داد: «ممنوع‌الخروج، ممنوع‌المعامله، ممنوع‌الکار و...» است و این در حالی است که «با همه ممنوعیت‌ها، بیمار است و نیاز داشت پس از سه عمل جراحی برای عمل بعدی سفر کند». او با اشاره به شرایط متفاوتی که برایش پیش آمده، درخواست کرد «لطف کنید اجازه‌خانه و هزینه‌های درمان و هزینه‌های جاری را پرداخت کنید. من به آخر خط رسیده‌ام». این در حالی است که هنوز هیچ مقام سینمایی یا قضائی‌ای در این زمینه اظهارنظر نکرده و درباره بهبود شرایط این کارگردان مطرح سینمای ایران اطلاعی داده نشده است. در چند ماه گذشته، برای رسیدگی به اوضاع هنرمندان کمیته‌ای حقوقی و قضائی در خانه سینما تشکیل شد که وظیفه همراهی و رسیدگی به وضعیت هنرمندان را در این برهه بر عهده داشت و همچنان پیگیر اوضاع است. علیرضا حسینی از اعضای هیئت‌مدیره خانه سینما، یکی از افرادی است که در این کمیته حضور دارد. او هفته پیش به سایت ۲۴ درباره محدودیت‌هایی که در این مدت پیش آمده و انتظار آنان گفت که هنرمندان سینما انتظار دارند ممنوعیت خروج که برای عده‌ای از همکاران سینمایی ایجاد شده است، رفع شود. این عضو کمیته خانه سینما گفت: «بسیاری از هنرمندان برای ممنوع‌الخروجی دچار مشکل شدند. ما نامه‌نگاری‌هایی را در این رابطه انجام دادیم. یکی، دو نفر در این زمینه با خطایی همراه بودند که همین مسئله باعث شد در این بخش تعامل مسئولان با ما کم شود. می‌توانم بگویم ممنوع‌الخروجی همکاران برطرف نشده، اما از هفته آینده این بحث را هم با جدیت پیگیری می‌کنیم. خیلی از هنرمندان کار خارج از کشور دارند و خیلی از آنها می‌خواهند با خانواده خود دیدار تازه کنند یا بیمار هستند و باید برای پزشکی هزینه‌های سفر کنند. به نظر می‌رسد مسئولان امنیتی کمی بر هنرمندان در این بخش سخت گرفته‌اند که تلاش ما پیگیری برای حل مشکل این افراد است». هرچند طبق اطلاعات «حسینی»، رسما به کسی ممنوع‌الکاری اعلام نشده است، نه از جانب قوه قضائیه و نه سازمان سینمایی و به کسی تا این لحظه –منظور هفته پیش است– چیزی گفته نشده است. او ادامه داد: «خیلی از هنرمندان در جریان اعتراضات پرونده داشتند، اما در چند ماه اخیر در پروزه‌ها و فیلم‌ها مشغول کار بودند. خیلی از هنرمندان بازجویی شدند، ولی بعد از احضار، به سر کارهایشان بازگشتند. رسما چنین چیزی به هیچ‌کسی اعلام نشده. خیلی از هنرمندان در جشنواره فجر فیلم‌شان به نمایش درآمد». بااین‌حال، به نظر می‌رسد درباره «منیژه حکمت» شرایط متفاوت بوده و نیاز است تا رسیدگی بیشتری انجام شود.



### پیشخوان

### مهاجرت نخبگان

شماره جدید «نگاه نو» در آستانه سال نو منتشر شد. این فصلنامه فرهنگی که سی‌ودومین سال انتشار خود را سپری می‌کند، این بار به سراغ موضوع مهم «مهاجرت نخبگان از ایران» رفته است و بخش ویژه خود را به این مسئله اختصاص داده است. البته این فصلنامه بخشی را هم به نوروز و آیین‌های آن اختصاص داده است. ژاله آموزگار درباره نوروز نوشته است و اینکه شادی جشن نوروز را از خود دریغ نکنیم. بهروز غریب‌پور درباره نمایش بازی تخت و تاج و امیری پوشالی در کردستان نوشته است و «علی میرزایی» مدیرمسئول نگاه نو از خاطرات نوروز سال ۱۳۴۷ که در زندان قزل‌قلعه گذرانده بود، نوشته است. مکانی که به قولی دانشجو و فوتبالیست می‌آید و کمونیست می‌رود. او البته در این مقاله مفصل درباره کسانی که در آن تاریخ هم‌بندشان بوده و سرگذشت اکنون‌شان هم نوشته است. طهماسب مظاهری (رئیس کل پیشین بانک مرکزی) توصیه‌هایی برای مدیریت سیاست اقتصادی داشته که در مقاله‌ای با عنوان «چه نباید کرد؟» نوشته است. محمدحسین شریف‌زادگان عضو هیئت علمی دانشکده معماری شهید بهشتی درباره علت‌های ساختاری فقر و محرومیت در ایران نوشته است. گفت‌وگویی نیز با دکتر محسن زبانی درباره افق‌گشایی سیاسی که به‌عنوان آخرین راهکار خروج از بحران اقتصادی مطرح شده، از دیگر مطالب این نشریه است. فخرالدین عظیمی استاد تاریخ دانشگاه تکنیکت آمریکا در مقاله‌ای با عنوان «امر سیاسی در ایران» برای محمدرضا شفیعی‌کدکنی نوشته و پرسش‌هایی درباره گذشته، امروز و آینده در آستانه سده‌ای نو مطرح کرده است. مقصود فراستخواه نیز درباره اهمیت دیاسپورای ایرانی برای آینده سرزمین‌مان نوشته و تحلیل کرده است. آبتین گلکار نیز با دکتر محمدرضایی دکترای جامعه‌شناسی درباره هدایت موج مهاجرت از سوی سیاست‌گذاران گفت‌وگو کرده است. شماره ۱۳۶ نشریه نگاه نو در ۲۶۰ صفحه منتشر شده است.

